



آموزش و پرورش این است که آزمایشگاه مدرسه را تجهیز کنند و به فکر دانش آموزان باشند. او دوبار در آزمون دکتری در رشته مدیریت پذیرفته شده است، اما به خاطر مشکلات مالی نتوانسته ادامه تحصیل دهد. امیدواریم با فراهم شدن شرایط ادامه تحصیل این معلم فداکار در مقطع دکتری، بچه های روستا نیز انگیزه بیشتری برای بهتر درس خواندن پیدا کنند.

می داند اگر تجهیزات نباشد، آموزش تئوری چندان تاثیر گذار نیست. او دلخور است. از بعضی حرف ها، از بعضی واکنش ها، محمد ادامه می دهد: «عده ای به من فشار آوردند که از کمبدها و محرومیت ها حرف زنم، بگو همه چیز خوب است. قول دادند آزمایشگاه مدرسه را تجهیز می کنند، اما متأسفانه هیچ اتفاقی نیفتاد. بعد از آن حادثه، هیچ مسؤولی دیگر سراغی از من نگرفت و کسی نپرسید مرده ای یا زنده. تمام درخواست من از وزارت

خارج شود، اما معلم جوان گوش شنوایی نداشت. وسط دود و آتش و گرمای شدید، خودش را به کیس و رایانه رساند و پس از خارج کردن، آنها را به دست اهالی داد که بیرون آزمایشگاه ایستاده بودند. محمد هنوز موس و صفحه کلید رایانه را پیدا نکرده بود. وسط فریادها و التماس های اهالی، باز هم برگشت به آزمایشگاه.

موس و صفحه کلید رایانه را پیدا کرد و به سمت در خروجی دوید. هر چه در را کشید، باز نشد. انگار قفل شده بود. انگار که یکی در از پشت محکم نگه داشته بود تا باز نشود. همه یک بند اسم محمد را صدا می زدند، اما دیگر جانی نداشت که جوابی به آنها بدهد. ۱۷ دقیقه تمام دود غلیظی تنفس کرده بود. ریه هایش دیگر جانی نداشت. چند لحظه بعد، چشم های محمد یکدفعه سیاهی رفت. انگار که یکی دست هایش را بیخ گلویش گذاشت و محکم فشار داد تا نتواند نفس بکشد. دیگر نتوانست روی پاهایش بایستد. موس و صفحه کلید رایانه از دستش رها شد و روی زمین افتاد. محمد تلاش کرد آنها را دوباره از روی زمین بردارد، اما انگشتانش بی حس بودند. بایستی بی جان و چشمانی که دیگر از شدت دود و سوزش بشدت قرمز شده بودند، از حال رفت. اهالی همچنان تلاش می کردند تا در آزمایشگاه را باز کنند، اما فایده ای نداشت. آخر سر خدمتگزاران مدرسه که جوانی لاغر اندام بود، شیشه پنجره آزمایشگاه را شکست و وارد آنجا شد و محمد بی جان را بیرون کشید.

محمد می گوید: «مرا به بیمارستان منتقل کردند و به خاطر شدت حادثه، یک روز تمام در کما بودم. در تمام مدتی که با مرگ دست و پنجه نرم می کردم، شاگردانم یک لحظه هم از کنارم دور نشدند. یک هفته در بیمارستان بستری بودم و بعد از آن مرخص شدم و به خانه رفتم. آنجا هم بچه ها محبت داشتند و به من می گفتند آقا معلم، اگر شما نبودید ما زنده نمی ماندیم. یکی دیگر از بچه ها می گفت آقا معلم، تو را به خدا همیشه پیش ما بمان و هیچ جا نرو. رابطه من و شاگردانم خیلی صمیمی است. طوری برخورد نمی کنم که معلم و بزرگ تر از آنها هستم، همیشه طوری وانمود می کنم که برادر بزرگتر و همراهشان هستم.» حادثه به خیر گذشته، اما محمد دلنگران شاگردانش است. نگران آموزش و خوب درس خواندن شان.



در تمام مدتی که محمد سعی می کرد شاگردانش را بدون کمترین آسیب دیدگی از آزمایشگاه خارج کند، بیرون آزمایشگاه غوغایی به پا بود. دود غلیظی که از آزمایشگاه به آسمان آبی آب پخش بلند شده بود، مسؤولان مدرسه و حتی اهالی آب پخش را به محل کشانده بود تا ببینند چه خبر است. همه می دانستند آقا معلم آنجا کلاس داشت. صدای شیون و وایلای مادرهای یک لحظه هم قطع نمی شد. هر مادری که فرزندش را صبح و سالم می دید، او را با گریه محکم به آغوش مادرانه اش می فشرد.

شعله های سرکش آتش دست بردار نبود. هر چه سوراخش بود، می سوزاند و جلو می رفت. چشم، چشم را نمی دید. محمد ادامه می دهد: «با این که تمام شاگردانم را نجات داده بودم، اما دوباره باید برمی گشتم به آزمایشگاهی که حالا تبدیل به کوره آتش شده بود! ما این بار برای خارج کردن کیس و رایانه، چون از وضعیت مدرسه خبر داشتیم، می دانستیم اگر رایانه بسوزد، خرید دوباره اش کار ساده ای نیست و با سوختنش، بچه ها از بخشی از آموزش محروم می شوند.»

خطر سوختگی شدید یا حتی شاید مرگ بیخ گوش محمد بود، اما دل به آتش زد و وارد آزمایشگاه سوزان شد.

اهالی که جان او را در خطر می دیدند، با آتش نشانی تماس گرفتند تا به داد او برسند، اما خط تلفن شان قطع بود. به محمد التماس می کردند تا از آزمایشگاه

فرصت طلایی

بایک تیردو نشان همزمان بزنید

هم صاحب کسب و کار فعال با درآمد مناسب شوید

هم صاحب اقامت انگلستان شوید

سرقفلی شیرینی سرای خوشنام ایرانی

در قلب منطقه ایرانیان لندن

با کلیه تجهیزات، امکانات و اجناس موجود

همراه با آموزش و اگذار می شود.

راهنمایی جهت مراحل اداری

قیمت فوق العاده مناسب

تماس از طریق واتس اپ با شماره تلفن:

۰۰۴۴۷۵۸۶۲۰۵۸۹۶

ایمیل: iran.sweet.2018@gmail.com

برگه سبز، برگه کمپانی، سند مالکیت خودرو سواری رنو ۱۹۰ لوگان تیپ ۱ سفید-روغنی مدل ۱۳۸۹ به شماره پلاک ۸۳۸ ۸۳۸ ایران ۹۹ و شماره موتور K4MA690W046245 و شماره شاسی NAPLSRALD91087783 به نام بیژن دانی چی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

آهکی مفقودی

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب وحید کریمی فرزند محمد با شماره شناسنامه ۲۴۷ در مقطع کارشناسی رشته حسابداری از دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرند مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

سلفی با چوبه دار

جنایت فرار کرده و به سیستان و بلوچستان رفته. آنجا ماموران مرا شناسایی کردند. به دنبال راهی ای فرار بودم، به همین خاطر گروه گانگبری کردم که مامند و دستگیر شدم.

خیلی زود به پرونده ام رسیدگی شد و بادر خواست می دم حکم قصاص گرفتم. سرانجام سوم آبان سال در محل ده جنایت به دار مجازات آویخته شدم. ❗